



## پیغام عشق

قسمت دویست و بیست و هشتم





خانم لیلا



حمیت دین را نشان دیگر است  
که از آن آتش، جهانی اخضرست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۹

-\*أخضر: سبز

در حالی که غیرت و حمیت در دین، زنده شدن به خدا و محافظت از آن، نشان عشق، تشعشع انرژی و خاصیت‌های وحدت بخش دارد، آنچنان که از آتش آن حمیت و نور و برکتی که از یکی شدن آگاهانه ما با خدا به جهان ساطع می‌شود، همه دنیا سرسبز، خرم و آبادان می‌گردد.

گفت حقشان: گر شما روشن گرید  
در سیه کارانِ مَغْفَلِ منگرید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۰

حضرت حق تعالی به آن دو فرشته هاروت و ماروت و دیگر فرشتگان گفت: اگر شما دارای ضمیر روشن و نورانی هستید و به زمین رفته‌اید تا آبادانی بوجود آورید به سیاه‌کاران و گناه‌کارانی که غفلت کرده‌اند نگاه نکرده، عیب جویی، ستیزه، مقاومت و قضاوت نکنید بلکه فضا را باز کرده و با من یکی شوید؛ زیرا این من هستم که سامان می‌بخشم.

شکر گوید ای سپاه و چاکران  
رسته‌اید از شهوت و از چاک ران

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۱

با فضاگشایی و مرکز عدم شکر گوید، مقاومت و قضاوت نکنید، ای سپاهیان و خدمت‌گزاران من که از دام شهوت همانیدگی‌ها و دلبستگی به تمام چیزهای آفل و گذرا رسته و رها شده‌اید.



گر از آن معنی نَهَم من بر شما  
مر شما را بیش نپذیرد سما

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۲

اگر از آن چیزی که به انسان‌ها دادم، که می‌توانند هم‌هویت شوند، به شما نیز بدهم، مسلماً دیگر آسمان شما را نمی‌پذیرد. به عبارت دیگر هر کسی که فرشته خُوست، می‌خواهد الست را نگه دارد نباید به فسق و سیه‌کاری انسان‌ها نگاه کند بلکه باید فضا را باز کند. چرا که عصمت و پاکی همه شما از من است، شما باید از من پاکی بگیرید و به جهان پخش کنید. حالا که قطع شدید و حس بی‌نیازی می‌کنید در این صورت این آسمان باز نخواهد شد.

عصمتی که مر شما را در تن است  
آن ز عکس عصمت و حفظ من است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۳

ای فرشتگان، آن عصمت و پاکی که شما دارید و می‌توانید پاک و سلامت باقی مانده و به فرشته بودن ادامه دهید، انعکاس پاکی، نیروی نگهداری و محافظت من است. بنابراین پاکی مربوط به جهان بیرون و همانندگی‌ها نیست. انعکاس پاکی و قدرت محافظت با مرکز عدم میسر می‌شود. اگر پاکی خود را از خدا بخواهیم، فضا را باز کرده و از جنس او می‌شویم.

آن ز من بینید، نه از خود، هین و هین  
تا نچربد بر شما دیو لعین

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۴

آن عصمت و پاکی و نیروی محافظت کننده را از من بینید، یعنی این لحظه از جنس من شوید و با چشم عدم بینید. آگاه باشید، آگاه باشید، فضا را باز کنید که مبادا دیو لعین، من ذهنی به شما مسلط و غالب شود. ما عصمت، پاکی و نیروی محافظت کننده خدا را فراموش کرده و به همانندگی‌ها روی آورده و از آن‌ها زندگی، خوشبختی و امنیت خواسته و آن‌ها را می‌پرستیم.



آنچنان که کاتب وحی رسول  
دید حکمت در خود و نور اصول

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۵

همانطور که کاتب وحی حضرت رسول من ذهنی داشت و نمی توانست وحی خدا را به این جهان بیاورد و از طریق قرین، نور حضرت رسول به ایشان می افتاد، خیال کرد که آن حکمت و نور اصول، وحی الهی از جانب اوست و مغرور شد.

خویش را هم لحن مرغان خدا  
می شمرد، آن بد صفیری چون صدا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۶

آن کاتب وحی، خود را هم آواز مرغان خدا می شمرد؛ درحالی که او مانند صیادان، من های ذهنی، صدای مرغان را تقلید می کرد و صفیری بود برای گمراه کردن تا مرغان دیگر را به دام افکند.

انسانی که حقیقتاً مرغ خداست باید فضا را باز کرده، به او زنده شده و با او یکی شود.

لحن مرغان را اگر واصف شوی  
بر مرادِ مرغ، کی واقف شوی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۷

اگر چه لحن و آواز مرغان را تقلید می‌کنی و یاد می‌گیری، ولی کی می‌توانی به مقصود مرغان واقف شوی و بدانی که مرغ با گل چه راز و نیازی دارد؟ یعنی انسانی که به من ذهنی و دردها مشغول است نمی‌تواند درک کند، انسانی که مرغ خدا بوده و به خدا زنده شده است چه حال و هوا و راز و نیازی با خدا دارد؟

گر پیاموزی صفیرِ بلبل  
تو چه دانی، کو چه دارد با گلی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۸



اگر آواز بلبل را تقلید کنی و یاد بگیری، و مثل او بخوانی و حتی بر روی گل بنشینی، آیا تو هم آن حال و هوا و رابطه‌ای که مرغ خدا، کسی که به خدا زنده شده است، با گل، خدا دارد را داشته و می‌توانی درک کنی؟

ور بدانی، از قیاس و از گمان  
چون ز لب جنبان، گمان‌های گران

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۹  
اگر مقصود بلبل را هم بدانی، آن دانستن از خیالات من‌ذهنی، فضای شک و گمان هم‌هویت شده تو بوده و حقیقی نیست. همانند افراد ناشنوا که از حرکت لب‌های دیگران حدس می‌زنند که آن‌ها چه می‌گویند و این با سخن گفتن مرکز عدم که با فضاگشایی بوجود می‌آید فرق دارد.

آن گری را گفت افزون مایه‌ای  
که: تو را رنجور شد همسایه‌ای

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۰

افزون مایه: ثروتمند و یا کسی که دارای مایه‌های معنوی و اخلاقی باشد.  
 شخص دانا و بزرگی به من ذهنی ناشنوا گفت: «همسایه‌ات بیمار شده است» یعنی هشیاری در تو در اثر همانیده شدن بیمار شده و فضاگشایی ندارد و نمی‌تواند با گوش و چشم عدم بشنود و ببیند.

گفت با خود گر، که با گوش گران  
 من چه دریابم ز گفت آن جوان؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۱  
 -\*گوش گران: گوشی که سنگین است. من ذهنی ناشنوا با خود گفت: «من با این گوش کر (همانیدگی‌ها) از سخن آن جوان، که در این جا نماد زندگی یا هشیاری است، چه می‌فهمم.

خاصه، رنجور و ضعیف آواز شد  
 لیک باید رفت آنجا، نیست بد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۲



–\*بُد: چاره؛ گزیر  
مخصوصاً که او یعنی هشیاری در ما در اثر همانش بیمار است و صدایش ضعیف شده است، ولی چاره‌ای ندارم  
باید به عیادت او بروم که عیادت از همسایه بیمار ضروری است. ما در منِ ذهنی صدای زندگی و هشیاری را  
نمی‌شنویم و فقط صدای جهان بیرون و همانیدگی‌ها را می‌شنویم.

چون بینم کان لبش، جنبان شود  
من قیاسی گیرم آن را هم ز خود

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۳

وقتی بینم که لب آن بیمار می‌جنبد، بر حسب همانیدگی‌ها و تصورات خودم حدس می‌زنم که او چه می‌گوید. ما  
باید بر حسب فضای عدم و پذیرش به صحبت انسان‌ها گوش دهیم و نیاز آن‌ها را درک کنیم، نه اینکه بر حسب  
همانیدگی‌ها، حدس و گمان، مقایسه، مقاومت و قضاوت فکر و عمل کنیم.



چون بگویم: چونی ای محنت کشم؟  
او بخواهد گفت: نیکم یا خوشم

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۴

چون وقتی به او بگویم: ای همسایه رنجور و دردمند من حالت چطور است؟ او حتماً خواهد گفت: خوبم یا بهترم  
و جای نگرانی نیست. من ذهنی برحسب همانیدگی‌ها حدس، گمان و قیاس داشته و قضاوت و مقاومت می‌کند.

من بگویم: شکر، چه خوردی ابا؟  
او بگوید: شربتی یا ماشبا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۵

–\*أبا: پدر

–\*ماش با: آتش ماش

من باید در جواب او بگویم: خدا را شکر. آنوقت از او می‌پرسم چه غذایی خورده‌ای؟ و او می‌گوید: شربت یا آتش ماش خورده‌ام. من ذهنی فضاگشایی نمی‌کند فقط برحسب قیاس و همانیدگی‌هایش حدس می‌زند.

من بگویم: صُحَّ، نوشتت، کیست آن  
از طبیبان پیش تو؟ گوید: فلان

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۶  
–\*صح: مخفف صحیح است.

من در جواب او بگویم: صحیح است، عافیت باشد، نوش جانست. سپس می‌پرسم کدام یک از طبیبان بر سر بالین تو آمده است و او می‌گوید: فلان طبیب. شخص ناشنوا در خیالات و توهم ذهنش مرتب این سؤال و جواب‌ها را می‌بافد.

من بگویم: بس مبارک پاست او  
چون که او آمد، شود کارت نکو

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۷

من به بیمار خواهم گفت: او طیب بسیار خوش قدمی است، همین که او بر بالین تو حاضر شود کار تو نیکو و درست می شود. شخص ناشنوا در ذهن همانیده خود سوال و جواب ذهنی طرح می کند و بدون فضاگشایی و یکی شدن آگاهانه با خدا پیش می رود.

پای او را آزمودستیم ما  
هر کجا شد، می شود حاجت روا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۸



شخص ناشنوا به دروغ می گوید: «ما قدم آن طبیب را آزموده‌ایم؛ قدمش بسیار مبارک است. او هر کجا رفته بیمار زود شفا یافته و حاجتش روا شده است».

این جوابات قیاسی، راست کرد  
پیش آن رنجور شد، آن نیک مرد

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۹  
آن شخص ناشنوا با قیاس‌های فرضی، یعنی با مقایسه وضعیت‌ها و سوال و جواب‌های ذهنی، این جواب‌ها را در ذهنش تنظیم کرد. سپس آن مرد نیک دل و ساده لوح بر بالین بیمار حاضر شد. رابطه ما با خدا و انسان‌های دیگر براساس گری من ذهنی مان بوده و فقط به منافع و همانیدگی‌های خود فکر می‌کنیم.

گفت: چونی؟ گفت: مردم، گفت: سُکر!  
شد ازین، رنجور پُر آزار و نُکر

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۰

–\*نُکر: ناسپاسی، شگفت و ناخوش و ناشایسته  
مرد ناشنوا به بیمار گفت: «حالت چطور است؟» او گفت: «حالم خوب نیست، در حال مرگم!». ناشنوا گفت: «خدا را شکر!» بیمار رنجور از این حرف دردناک آشفته و رنجیده خاطر شد و من‌ذهنی او به درد آمد.

کین چه شکرست؟ او عدو ما بدهست  
گر قیاسی کرد و آن گز آمدهست

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۱  
–\*عدو: دشمن. بیمار که من‌ذهنی در او بالا آمده با خشم گفت: «که این چه جای شکر و سپاس است؟! مگر او دشمن من است؟! شاید هم این همسایه پیش خود حدس و قیاسی نامناسب کرده و وارونه و برعکس درآمده است». وقتی نمی‌توانیم کاری را، صمیمانه و به درستی انجام دهیم، نباید صرفاً به خاطر انتظارات دیگران و حدس و قیاس من‌ذهنی، خود را مجبور به انجام آن کار کنیم.

–با تشکر، لیلا



خانم سمانه





بعد از آن گفتش: چه خوردی؟ گفت: زهر  
گفت: نوشت، صحه، افزون گشت قهر

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۲

-\*صحه: سلامت باشی، عافیت باشی  
سپس ناشنوا گفت: «چه خورده‌ای؟» بیمار که از شدت ناراحتی فضای درونش بسته شده و خشم و اندوهش  
بیشتر شده بود، گفت: «زهر خورده‌ام.» ناشنوا گفت: «نوشت جانت باشد، سلامت باشی.» با صحبت‌های او قهر،  
اندوه و خشم بیمار بیشتر شد. من‌ذهنی با کارها و رفتارهای خود، انسان‌ها را به واکنش وامی‌دارد.

بعد از آن گفت: از طبیبان کیست او  
کو همی‌آید به چاره پیش تو

-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۳۷۳

بعد از آن ناشنوا گفت: «کدام طبیب برای چاره‌جویی و درمان پیش تو می‌آید؟» شخص ناشنوا با منِ ذهنی سؤال می‌کند و بیمار هم با منِ ذهنی جواب می‌دهد.

گفت: عزرائیل می‌آید، برو  
گفت: پایش بس مبارک، شاد شو

—مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۳۷۴

بیمار از شدت خشم و ناراحتی گفت: عزرائیل درمان کننده من است و نزد من می‌آید، برو و دست از سرم بردار.  
ناشنوا در پاسخ گفت: «قدمش بسیار مبارک است، شادمان شو.»

گر برون آمد، بگفت او شادمان:  
شکر آن از پیش کردم این زمان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۳۷۵

پس ناشنوا از خانه بیمار بیرون آمد و در حالی که بسیار خوشحال و شادمان بود گفت: «خدا را شکر که وظیفه‌ام را به خوبی انجام داده و احوالش را پرسیدم و خاطرش را به دست آورده‌ام.»

گفت رنجور: این عدو جان ماست  
ما ندانستیم کو، کان جفاست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۳۷۶  
-جفا: ستم؛ بیداد؛ بی‌وفایی و بی‌مهتری  
بیمار رنجور با خود گفت: این همسایه دشمن جان من است، من نمی‌دانستم که او معدن جفا کاری و بی‌وفایی است. ما به عنوان زندگی در من ذهنی فضاگشایی نمی‌کنیم، به یکدیگر وفا نداشته و با مقایسه‌ها و حدس و گمان‌های ذهنی به هم ضرر می‌زنیم.

خاطر رنجور، جویان صد سَقَط  
تا که پیغامش کند از هر نَمَط

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۷



—\*سَقَط: دشنام، ناسزا —\*نَمَط: روش، طریقه، نوع

بیمار رنجور و دل شکسته به جست و جوی صدگونه دشنام و ناسزا می گشت تا به هر وسیله‌ای برای شخص ناشنوا که من ذهنی او را تحریک کرده و حالش را بد کرده بود، به صورت پیغام بفرستد. مولانا تأکید دارد که ارتباط ما با انسان‌ها باید بر اساس فضاگشایی، گوش دادن، توجه کردن، درک نیازشان، صبر و ارزش و احترام گذاشتن به کلام و بیان آن‌ها پایه‌ریزی شود.

چون کسی کو خورده باشد آتش بد  
می‌بشوراند دلش تا قی کند

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۸

مانند کسی که آتش بدمزه و مسموم درد و همانیدگی‌ها را خورده باشد، دلش به هم می‌پیچد و حالت تهوع پیدا می‌کند تا استفراغ کند و راحت شود. ما در برخورد با انسان‌ها باید فضا را باز کنیم و همه را به صبر و پذیرش دعوت کنیم تا فضای درون باز شود و گوش دل‌مان صدای خدا را بشنود.

كَظْمٌ غَيْظٌ اَيْنَ اِسْتِ: اَنْ رِاقِي مَكْنُ  
تَا بِيَابِي دَر جَزَا شِيرِيْن سَخْنُ

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۹

\*كَظْمٌ غَيْظٌ: خشم خود را فرو بردن  
فرو خوردن خشم آن است که فضا را باز کرده و صبر کنی، واکنش نشان ندهی و خشم و غضب خود را آشکار  
نکنی تا در ازای پاداش آن صبر و پذیرش، سخن و کلامی شیرین بیابی و جایگزین کنی. ما به عنوان بیمار و  
رنجور در مقابل کُری و ناشنوایی من ذهنی خودمان و انسان‌های دیگر که براساس مقایسه همانیدگی‌های خود و  
دیگران حرف می‌زنیم، باید فضا را باز کرده، صبر و شکر کنیم و خشم مان را فرو خوریم.

چون نبودش صبر، می‌پیچید او  
کین سگِ زنِ روسپیِ حیزِ کو؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۰



–\*حیز: نامرد و مخنث را گویند  
از آن رو که آن بیمار فضاگشایی و صبر نداشت، نمی توانست سخنان ناشنوا را تاب بیاورد، بنابراین من ذهنی او  
بالا آمده سخت ناراحت و پریشان شده بود و این گونه دشنام می داد که این سگِ ترسو و بی غیرت کجاست؟

تا بریزم بر وی آن چه گفته بود  
کآن زمان شیرِ ضمیرم خفته بود

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۱  
تا آن سخنانی که در حالت بیماری ام به من گفته بود به خودش باز گردانم و پاسخ او را بدهم. زیرا تا آن وقت  
شیرِ ضمیرم خواب بود، در حالت پریشانی ذهنم کار نمی کرد و طاقت نداشتیم تا پاسخ ناسزاهای او را بدهم.

چون عیادت، بهر دل آرامی است  
این عیادت نیست، دشمن کامی است

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۲



\*دل آرامی: آرامش دادن به دل  
 \*دشمن کامی: عملی که مطابق میل دشمن است  
 زیرا عیادت و احوالپرسی از بیمار برای آرام کردن دل آن بیمار است. ولی این شخص نیامد که دل مرا آرام کند بلکه کار او دشمنی ورزیدن بود. ما وقتی می‌توانیم به عیادت زندگی خود که بیمار شده است برویم که فضا را باز کرده باشیم.

تا ببیند دشمن خود را نزار  
 تا بگیرد خاطر زشتش قرار

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۳

-\*نزار: لاغر؛ ناتوان  
 او می‌خواسته که دشمن خود را که من هستم در حال ضعف و ناتوانی ببیند و خوشحال شده و خاطرش آرام گیرد. ما باید در برخورد با مردم فضا گشایی کرده و از فضای باز شده نیاز واقعی آنها را بفهمیم.

بس گسان که ایشان عبادت‌ها کنند  
دل، به رضوان و ثواب آن نهند

—مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۳۳۸۴

—\*رضوان: خشنودی و رضایت، منظور خشنودی حق تعالی از بندگان نیک است  
چقدر زیاد است تعداد انسان‌هایی که با من‌ذهنی بسیار عبادت می‌کنند و فکر می‌کنند خدا به خاطر عبادات شان  
از آن‌ها خشنود می‌شود؛ بنابراین دل به خشنودی خدا و پاداشِ آن بسته‌اند.

خود، حقیقت معصیت باشد خفی  
آن گدر باشد که پندارد صفی

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۵

—\*خفی: پنهان

—\*گذر: تیره، نازلال

—\*صَفی: صاف و زلال

ولی در حقیقت عباداتی که از طریق ریا و با من ذهنی انجام میگیرد گناه پنهان است و آن دلی که آن را پاک و ناب می‌دانند پر از همانیدگی است. عبادت ما فقط وقتی که فضا را باز کرده و مرکز را عدم می‌کنیم مؤثر است. فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه عبادت است.

همچو آن گر که همی پنداشته است  
کو نکویی کرد و آن برعکس جست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۶

درست مانند آن ناشنوا که خیال می‌کرد که کار خوبی می‌کند. در حالی که نتیجه اعمالش، برعکس گمانش بود. انسان نیز در من ذهنی با مرکز همانیده خیال می‌کند که به مردم نیکی می‌کند در حالی که به حرف و نیاز آنها توجهی ندارد. حتی به خدا هم توجه نمی‌کند تا بفهمد نیاز خود او فضاگشایی است.



او نشسته خوش که خدمت کرده‌ام  
حق همسایه بجا آورده‌ام

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۷

آن ناشنوا خوشحال است و با من ذهنی پیش خود می‌گوید خدمت را کرده‌ام و مسئولیت را نسبت به همسایه به نیکی به جا آورده‌ام در حالیکه این کار را انجام نداده بلکه دشمن درست کرده است، اگر فضا را باز می‌کرد این کار صورت می‌گرفت.

بهر خود او آتشی افروخته است  
در دل رنجور و خود را سوخته است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۸

ولی او با عمل کژ خود در دل آن بیمار آتشی روشن کرده که وجود خود را در آن سوزانده است. وقتی با دل همانیده خود درد ایجاد کنیم به جای کمک، به خودمان ضرر می‌زنیم.

فَاتَّقُوا انَّارَ لَتِي اَوْقَدْتُمُوَا  
انْكُم فِي الْمَعْصِيَةِ اِزْدَدْتُمُوَا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۹

پرهیزید از آتشی که خودتان با زیاد کردن همانیدگی‌ها روشن می‌کنید و خود را در این آتش می‌سوزانید؛ چرا  
که هر چقدر که همانیدگی‌ها را بیشتر می‌کنید آتش درد شما نیز قوی‌تر خواهد شد.

گفت پیغمبر به اعرابی ما  
صَلِّ اِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ يَا فَتَى

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۰

-\*اعرابی: عرب صحرا نشین

پیامبر(ص) به یکی از اعراب صحرا نشین فرمود: ای جوان برو دوباره نماز بگذار که تو هنوز نماز نگذارده‌ای، یعنی برو فضا را باز کرده و با مرکز عدم نماز بخوان، با من ذهنی که حضور ندارد؛ نمی‌توانی نماز بخوانی.

از برای چاره‌ی این خوفها  
آمد اندر هر نمازی اهدنا

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۱  
از ترس آن که مبادا نماز، با حضور قلب و خلوص نیت انجام نگیرد، یک همانیدگی به مرکز ما بیاید و ارتباطمان را با خدا قطع کند و فضای درون بسته شود، مقرر شد که در هر نماز سوره فاتحه خوانده شود تا آیه اهدنا الصراط المستقیم « ما را به راه راست هدایت فرما » قرائت شود.

کین نمازم را میامیز ای خدا  
با نماز ضالین و اهل ریا

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۲



خداوندا، عبادت‌هایم را از نوع عباداتِ من‌های ذهنی که با ریا و برحسب همانیدگی‌ها عبادت می‌کنند قرار مده.

از قیاسی که بکرد آن گر گزین  
صحبتِ ده ساله باطل شد بدین

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۳

از مقایسه‌ای که آن شخص ناشنوا برای خویش برگزید و به کار برد، دوستی و همنشینی ده ساله‌اش باطل و تباه شد. اگر انسان دیدن برحسب من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را به دید عدم ترجیح بدهد دوستی با اصل خود را از دست می‌دهد.

خاصه ای خواجه، قیاس حسّ دون  
اندر آن وحی‌ای که هست از حد فزون

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۴

-\*دون: پایین، پست، فرومایه  
ای انسان، به ویژه قیاس حواس پست و پایین من ذهنی و دید محدود بین آن از طریق همانیدگی‌ها درباره وحی  
که در فضای بی‌نهایت باز بر دل انسان جاری می‌شود، از حدود و حیطة عقل من ذهنی خارج است.


-با تشکر، سمانه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**